

فواید دین از منظر حکمت متعالیه

حجت‌الاسلام والمسلمین حامد وفسی

اشاره

حجت‌الاسلام والمسلمین حامد وفسی در سال 1338 در تهران متولد شد. از شانزده سالگی تحت تأثیر پدر خویش، به مطالعه معارف در حوزه دین، فلسفه و عرفان روی آورد. در سال 1356 به تحصیل در رشته فلسفه و کلام اسلامی در دانشگاه تهران پرداخت و از سال 1368 به مدت بیست سال، در مدرسه علمیه امام رضا (ع)، از محضر آیت‌الله افخم رضایی بهره برد و هم‌اکنون ضمن عهده‌داری مدیریت مدرسه علمیه آیت‌الله ایروانی (ره)، به تدریس در علوم مختلف حوزوی؛ به‌خصوص فلسفه اسلامی اشتغال دارد. ایشان در سال‌های اخیر، طی انجام مناظراتی با حجت‌الاسلام والمسلمین حسن میلانی، در مسائل فلسفی و عرفانی، به دفاع معقول از میراث عقلانی علمای اهل فلسفه و عرفان پرداخته که مجموع آن دفاعیات، در کتابی با عنوان «حقیقت» (نقد و بررسی مکتب فراتر از عرفان و فلسفه) منتشر شده است.

ذات اقدس حضرت حق، هستی محض و خیر مطلق و نیز مبدأ و معاد بشری است. اساس و بنای ادیان ابراهیمی (ع)، «وحی الهی» است؛ همچنان که سرچشمه فلسفه نیروی عقل خدادادی می‌باشد. عقل و وحی، دو بال اهورایی برای عروج عارفانه و عاشقانه به قلّه کمال سرمدی؛ یعنی بندگی است. اهریمنان با القای شبهه جدایی عقل و وحی تلاش می‌کنند راهزن سالکان کوی دوست شوند، اما متمسکان به ثقلین به سوی وحدت سیر می‌نمایند. آنچه بدیهی است، آن است که در پرتو نور عقل، دین حق آشکار می‌گردد و در ظلّ وحی، عقل تعالی می‌یابد.

در آسمان تحقیق، چند واژه چون ستاره‌ای راهنما اگر روشن شود، دیدگاه مثبت فلسفه اسلامی؛ به‌خصوص حکمت متعالیه نسبت به دین آشکار می‌گردد: 1- دین، 2- غایت، 3- سعادت.

دین

با عنایت به کثرت ادیان در جهان امروز، کلمه «دین» به اشتراک لفظی شبیه‌تر است تا اشتراک معنوی؛ لذا تعریف ماهوی از دین میسر نیست، ولی تعریف مفهومی آن ممکن است؛ زیرا تعریف ماهوی شیء، بیان ماهیات و ذاتیات آن؛ یعنی بیان جنس و فصل می‌باشد، اما دین معمولاً مجموعه‌ای از قواعد اعتقادی، اخلاقی و قانونی (تکلیفی و وضعی) است و این امور با هم وحدت حقیقی ندارند و هر آنچه فاقد وحدت حقیقی است، ناگزیر وجود حقیقی هم ندارد و بر این اساس، فاقد ماهیت و جنس و فصل خواهد بود. در نتیجه امکان ندارد بتوانیم دین را تعریف نماییم.

بنابراین مقصود ما از واژه دین در این بحث، فقط دین اسلام و مذهب شیعه دوازده امامی است و از همین منظر، مفهوم دین را ارائه می‌کنیم: «دین عبارت است از مجموعه عقاید مطابق با واقع و قوانین و مقرراتی که ناظر بر جهان‌بینی و اخلاق فردی و اجتماعی است» یا به عبارت دیگر «مجموعه عقاید و فرامین اخلاقی و همچنین قوانینی برای اداره فرد و جامعه انسانی و پرورش آن‌ها از طریق عقل و وحی برای وصول به مقام خلافت الهیه می‌باشد.» دین از نگاه فلاسفه قدیم، به یک نهاد خداوندی اطلاق می‌شود که عاقلان را به سوی خیر هدایت می‌کند. دین از نظر فلاسفه جدید نیز به چند معنا تعبیر می‌گردد؛ مانند «دین طبیعی» که در قرن نوزدهم بر بعضی عقاید؛ از جمله عقیده به خداوند و اینکه او خیر است و یا جاودانگی نفس، در مقابل «دین تحصیلی» به کار رفته است. به هر حال در این بحث، هر جا سخن از دین می‌آید، دین حنیف اسلام بر اساس تبیین اهل بیت (ع) مراد می‌باشد نه معانی دیگر.

غایت

برای غایت، تعابیر مختلفی وجود دارد؛ بسان فرجام، آرمان، نتیجه، فایده و هدف نهایی. فلاسفه مشائی بر اساس نظریه مشهور جناب ارسطو، قائل به چهار علت هستند: 1- علت فاعلی (مانند کوزه‌گر)، 2- علت غایی (مانند حفظ و نگهداری آب)، 3- علت مادی (گل کوزه)، 4- علت صوری (شکل خاص کوزه). او در تعریف علت می‌گوید: اگر دو موجود داشته باشیم که یکی از آن‌ها در اصل وجود، به دیگری وابسته و نیازمند باشد؛ به طوری که اگر دیگری نباشد، آن هم نخواهد بود، آن وقت، آن شیء را علت و این شیء نیازمند را معلول می‌نامند.

بنابراین اقسام علت عبارت است از: 1- آنچه شیء از آن به وجود آمده (علت فاعلی)، 2- آنچه شیء به خاطر آن به وجود آمده (علت غایی)، 3- استعداد و قوه بودن شیء ملحوظ باشد (علت مادی)، 4- فعلیت یافتن شیء ملحوظ باشد (علت صوری). شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا درباره علت غایی می‌نویسد: «و أما الغایة فهی ما لأجله یکون الشیء.» استاد مطهری در شرح این عبارت می‌گوید: انسان در کارهای خود غایت دارد؛ مثلاً این فعل را برای آن نتیجه انجام می‌دهیم. پس در اینجا دو چیز وجود دارد: یکی اینکه این فعل باید رساننده به آن چیز باشد و دوم اینکه فاعل، این کار را برای آن غایت انجام داده است؛ یعنی اگر آن غایت نبود، این فعل را انجام نمی‌داد؛ به عبارت دیگر فعل در خارج، منتهی به غایت می‌شود، ولی اگر برای این غایت نبود؛ اساساً این فعل به وجود نمی‌آمد.

«غایت» چیزی است که وجود شیء برای آن است و به آخرین حدی گفته می‌شود که عقل نزد آن توقف می‌کند و به اتمام و اکمال که تحقق آن مورد نظر است و به پایانی که رسیدن به آن مورد توجه می‌باشد، اطلاق می‌گردد. غایت به غرض و مقصود نیز اطلاق می‌شود و آن چیزی است که اقدام فاعل به انجام کار برای آن است. این غایت برای هر فاعلی که با قصد و اختیار کار کند، وجود دارد. همچنین غایت

به سه قسم قریب بعید و قصوا تقسیم می‌شود و در مقابل وسیله قرار دارد.

غایت از دیدگاه صدرالمتألهین

در اینجا ذکر چند نکته حائز اهمیت است: 1- بررسی علل غایی نظام خلقت در حرکات و سیر خود، لبّ حکمت و افضل مباحث آن است. 2- ملاصدرا، علت غایی را اهمّ علل شمرده و می‌فرماید: خلقت جهان، عبث و باطل نیست. کلّ نظام وجود، به طور ارادی و غیرارادی به سوی خیر مطلق در حرکت است. 3- معلول، جلوه علت است و بلکه به حیثی، عین علت می‌باشد؛ چرا که علت در مرتبه علت، واجد تمام مراتب معلولات، به اضافه امری زائد است. پس مفاض همان مفیض است، در مرتبه پائین‌تر. 4- در مقام عقل و تصور ذهنی، علت و معلول، دو هویت مستقل نیستند؛ زیرا متضایفان‌اند. معلول به ما هو معلول، تعقل و تصور نمی‌شود، مگر همراه با تعقل و تصور علت؛ چون بین آن دو، علاقه تضایف وجود دارد. 5- تمام موجودات جهان وجود، به اصل خود بازگشت می‌کنند و آن اصل، واحد بالذات و منفرد است و او را مثل و ضدّ و شریکی نیست و بقیه موجودات، شئون او یا اسماء یا نعوت و افعال او هستند. ملاصدرا در نهایت می‌گوید: غایت‌الغایات تمام موجودات، عبارت از خیر اقصی است (وإلیه المصیر).

نهایت کمالات بر حسب استعداد فطری، ذاتی و غریزی موجودات، مختلف است و کمال هر چیزی بنا به حدّ وجودی آن، در مراحل قوت و استعداد خود همواره به طرف کمال مطلوب، در سیر و حرکت می‌باشد. نفس انسان در مقام معلوم و معینی نیست؛ نه از لحاظ هویت و نه از لحاظ درجه. بلکه نفوس انسانی را درجات و مقامات متفاوتی است و او در هر درجه و مقامی، صورتی دارد که در هر مرتبه و درجه‌ای باشد، باز هم طالب کمال فوق و بالاتر است.

خداوند عزوجل برای هر موجودی از موجودات عقلی، نفسی، حسی و طبیعی، کمالی نهاده است و در ذات آن‌ها عشق و شوقی قرار داده که به وسیله آن، به کمال وجودی خود سیر نمایند. مردم، مجموعه‌ای از انسان‌ها با استعدادهای مختلف و نقیصی هستند که طالب کلّ کمالات و سالک به سوی آن‌ها می‌باشند؛ زیرا انسان، بالقوه جامع تمام کمالات است و از آنجا که ذات حضرت حق تعالی، بالفعل جامع جمیع کمالات می‌باشد، احقّ است که او را معشوق، مطلوب و مقصود همگان بدانیم؛ بنابراین غایت سیر، به سوی معشوق مطلق است که ذات حق باشد.

بهشت عارفان همان وصول به محبوب است و لذتی که برای عارفان در این مرحله حاصل می‌شود، بسیار بالاتر از لذت حاصل از حور و قصور است؛ به قول حافظ:

یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبم دولت صحبت آن مونس جان ما را بس.

از در خویش خدا را به بهشت مفرست که سر کوی تو از کوی و مکان ما را بس.

سعادت (خوش‌بختی)

سعادت در مقابل شقاوت، عبارت است از رضایت کامل در مورد خیری که نصیب نفس شده است. فرق سعادت و لذت این است که سعادت، اختصاص به انسان دارد و رضایت نفس در مورد آن تمام و کامل است؛ در حالی که لذت، مشترک بین حیوان و انسان می‌باشد و رضایت نفس در مورد آن موقتی است. شرط سعادت، این است که تمام امیال نفس به حد رضایت رسیده و رضایت نفس در مورد آنچه به دست آورده، کامل و همیشگی باشد. رأی فلاسفه در مورد حقیقت سعادت، متفاوت است که ما به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

1. سوفسطائیان: ارضای امیال و هوس‌ها؛

2. افلاطون: سعادت در پیروی از فضیلت است؛

3. ارسطو: خیر اعلی و سعادت را یکی دانسته و لذت را برای سعادت، شرط ضروری می‌داند نه شرط کافی. او سخنی بسیار جالب در این باره دارد که خلاصه آن چنین است: آنچه انسان می‌کند، برای سود و خیر است و غایت مطلوب انسان، به یقین سعادت و خوشی است و هیچ وجودی به غایت خود نمی‌رسد، مگر اینکه همواره وظیفه‌ای را که برای او مقرر است، به بهترین وجه انجام دهد. پس انجام وظیفه برای هر وجودی، فضیلت اوست؛ بنابراین غایت مطلوب انسان با فضیلت حاصل می‌شود. فضیلت اخلاقی، حد وسط به دور از افراط و تفریط است. پس بالاترین سعادت و کمال برای انسان، داشتن ملکه عدالت است که حکمت، عصمت و شجاعت را شامل می‌گردد.

4. اپیکوری‌ها: بهره‌مندی از لذات حسی، سعادت است و لذت، غایت زندگی است. البته آن‌ها بین لذت ثابت و لذت متغیر، قائل به تفاوت‌اند و سعادت را در نوع اول می‌دانند نه دوم؛ زیرا لذت متغیر، درد و اضطراب در پی دارد، در حالی که لذت ثابت به اطمینان خاطر می‌انجامد و این تنها چیزی است که منشأ خیر است.

5. رواقیان: سعادت عبارت است از موافقت فعل با عقل و انجام آن؛ در نظر آنان سعادت، در توان مرد حکیم است، اگر چه راه آن پردرد و عذاب می‌باشد. فلاسفه اروپایی عصر جدید نیز آرای متفاوتی در سعادت دارند که به آن نمی‌پردازیم.

سعادت از دیدگاه صدرالمتألهین

وجود، خیر محض و سعادت است و شعور به وجود نیز خیر و سعادت است و چون وجودات، مراتب مختلف دارند، خیرات و سعادات هم گوناگون هستند. هر اندازه وجود، کامل‌تر و شوب او از عدم، خالص‌تر باشد، سعادت آن مرتبه زیادتر است. اکمل موجودات، وجود حق اول است و پس از او به ترتیب، مفارقات عقلیه، مفارقات نفسیه، افلاک و اجسام زمینی می‌باشند که هر طبقه نیز مراتب غیرمحصوره دارند و در آخرین مرحله قوس نزول، هیولی، حرکت و زمان است.

وجود برای هر چیزی لذیذ است؛ از این رو وجود، سعادت است و اگر موجودی شاعر به وجودش باشد، لذیذتر می‌باشد. پس کمال ذات هر موجودی، وابسته به مقدار ادراک او به وجود است و چون وجودات، مختلف می‌باشند، قهراً ادراکات هم مختلف‌اند و همان طور که وجود عقول و قوای عقلی، اشرف از قوای حیوانی است (مانند وجود شهوت و غضب که ویژه بهائم است)، سعادت و لذت قوای عقلیه بالاتر از قوای حیوانی است؛ بنابراین هرگاه نفوس انسانی کمال یابند و بعد از مفارقت از بدن، استقلال وجودی پیدا کنند و علاقه آن‌ها به بدن باطل شود و بازگشت به ذات حضرت حق و مبدأ خود نمایند، خوشی و لذت زائدالوصفی بیابند که قابل قیاس با لذات حسی نیست؛ زیرا در این مرتبه، ادراک و تعقل محض بوده و از همه علاقات مادی بریده و خیر محض شده است. در «مناجات شعبانیه» آمده است:

«إلهی هب لی کمال الإنقطاع إلیک وأنر أبصار قلوبنا به ضیاء نظرها إلیک حتی تخرق أبصار القلوب حجب النور فتصل إلی معدن العظمة و تصیر أرواحنا معلقه بعزّ قدسک.»

ملاصدرا همچنین بر این باور است که اکثر مردم در اثر غرق در لذات حسی، از لذات عقلی و سعادت و شقاوت واقعی غافل‌اند. نفوس انسان‌ها هنگامی به سعادت واقعی و لذات حقیقی می‌رسند که خود را از قید تعلقات ماده برهانند و زنگار کدورات را از نفس خود بزدایند و مجرد شوند تا لذات واقعی عقلی را دریابند. آن‌ها در این صورت متوجه می‌شوند که لذات حسی، جز رنج، چیز دیگری نیست. دنیا مزرعه آخرت است. انسان‌ها باید آئینه دل خود را از زنگار طبایع و آلودگی‌ها پاک و مصفاً گردانند؛ زیرا هر عمل زشتی که انسان‌ها در این دنیا انجام می‌دهند و نیز ستم‌ها و گناهان، نفوسشان را کدر و ظلمانی می‌کند. توغّل در امور دنیوی و مادی، نفوس را به سر حدّ بهائتم تنزل می‌دهد؛ جهنم خود را می‌سازند و صاحب نفوس شقی می‌شوند و از درک لذات واقعی محروم می‌گردند. تکلیف و وظیفه هر انسانی است که نفس خود را از همه تعلقات ظلمانی مربوط به دنیای مادی برهانند و با رفتار نیک و اعمال پسندیده عبادی و غیره، خویشتن را پاک کند و به مراتب علم و عمل زینت دهد تا به درک سعادت و لذات عقلی نایل آید.

موانع سعادت

موانع سعادت را می‌توان این‌گونه احصاء نمود: - 1 نقصان جوهری نفس (مانند نفوس کودکان)؛ - 2 خبث جوهری نفوس که حاصل از کثرت گناه است؛ - 3 نفوسی که از طلب حقیقت منحرف گشته‌اند و طالب نعمت هستند، نه منعم؛ - 4 حجاب مرسل؛ افرادی که تابع عقاید مقبول مردم‌اند و به جای آن که اهل تحقیق باشند، مقلّند (مانند متعصبان از متکلمان و اهل مذاهب)؛ - 5 جهل به مقدمات معارف و علوم و عدم ایجاد انگیزه در آن‌ها برای حرکت به سوی تحصیل معارف.

سعادت قصوی در نگاه حکمت متعالیه

نهایت درجه سعادت، معرفت ذات حق و صفات و افعال اوست و سعادت حقیقی، اتصال دائمی به عقلیات و مجاورت حضرت حق و خیر محض است. ملاصدرا می‌گوید: سبب تهی بودن نفس و محرومیت انسان از لذت علوم و معارف عقلیه تا زمانی است که انسان، وابسته به بدن و فریفته علایق جسمانی می‌باشد و اگر بالفرض، علوم و معارفی که مقتضای طبیعت قوه عاقله و شایسته اوست؛ مانند علم به وجود خداوند و ملائکه و کتب و رسولان، به حقیقت در ذات نفس، حاضر و معلوم و مشهود او بودند، برایش آن‌چنان لذتی حاصل می‌شد که فراتر از تعریف و توصیف است. سعادت حقیقی نفس، در وجود و حصول این معارف عالیه است، نه در جمع‌آوری و حفظ و ضبط آن‌ها؛ زیرا آنچه از طریق حفظ و ضبط علوم، عاید نفس می‌گردد، فقط وجود ضعیفی از آن‌هاست، حال آنکه وجود آن‌ها بسیار قوی و نورانی است. معرفت در این جهان، بذر مشاهده در عالم آخرت می‌باشد و لذت کامل، موقوف بر مشاهده است، نه شناسایی صرف؛ چراکه وجود، لذیذ است و کمال وجود، لذیذتر. پس لذت کامل در مشاهده مراتب عالیه وجود است که اتم و اکمل از سایر مراتب‌اند.

سعادت نفوس ضعیف

اگر نفس از علوم حقیقی، خالی و تهی، ولی از رذایل اخلاق، بری و پاک باشد و همّ خویش را مصروف تخیلات ناشی از تقلید کند (مانند برخی از مردم ساده‌دل که خود را مطیع و منقاد جمعی از رهبران صوری قرار داده و خود را از طریق تقلید، به ظواهر شرع آراسته‌اند)، بعید نیست که چنین شخصی در زمان حیات دنیوی، صور لذت‌بخش، طبق آنچه از ظواهر گفتار رهبران صوری شنیده است، تخیل کند و سپس تخیل آن‌ها منجر به مشاهده آن‌ها، پس از مرگ او گردد و در نتیجه پس از مرگ، آنچه را که از ظواهر دین، از حور و قصور و سایر محسوسات موعود در بهشت برای او توصیف کرده‌اند، مشاهده نماید. این بهشت برای نیکوکاران از مقلّدان و رهبران آن‌هاست؛ به شرط آنکه رهبران آن‌ها خودشان صالح و نیکوکار باشند؛ اما آن بهشت مشهود و لقاء و وصال به حق، بهشت مقربان درگاه حضرت حق و کاملان در علم و عمل است.

شقاوت حقیقی

شقاوت حقیقی می‌تواند به یکی از علل ذیل صورت گیرد:

1. نقصان و قصور غریزه و فطرت شخصی از ادراک مراتب عالیه وجود؛
2. طغیان و غلبه اوصاف و احوال متعلّق به بدن از نوع معاصی و نافرمانی‌های صادر از ناحیه حواس ظاهری است؛ مانند فسق و فجور و ارتکاب مظالم.
3. انکار حق و حقیقت به وسیله آراء و عقاید باطل و نادرست و انکار حکم عقلی به واسطه داشتن عقاید سفسطی و جدلی و ترجیح دادن بعضی از مذاهب بر بعضی دیگر به وسیله جدل و تقلید برای کسب شهرت و ریاست بر عوام و کسب افتخار به آنچه که در نظر جمهور، مستحسن و مورد قبول است و برای شوق و علاقه به تحصیل کمال موهوم از طریق حفظ خبری منقول (خواه درست باشد یا نادرست) با حرمان از وصول به حق.

فواید دین

آنچه از آرای فلاسفه اسلامی، به‌خصوص فرزنانگان مکتب حکمت متعالیه به دست می‌آید، آن است که «دین» در ابعاد مختلف فردی و اجتماعی و نیز حکومت (سیاست)، فواید واقعی و حقیقی دارد که آن‌ها را می‌توان این‌گونه برشمرد:

1. هدایت فطری بشر: اولاً دین تمام نیازهای فطری را علاوه بر نیازهای طبیعی و غریزی برآورده می‌کند و موجب تقویت ابعاد مختلف نور فطرت، در عین حفظ سلامتی آن می‌گردد. حس مذهبی و حس حقیقت‌طلبی انسان را به واسطه پاسخ‌گویی به سؤالات «از کجا آمده‌ام؟»، «به کجا می‌روم؟»، «چرا زندگی می‌کنم؟» و... ارضاء می‌کند و حس زیباپرستی او را به سوی واقعیت سوق می‌دهد و از انحراف و سرخوردگی و خاموشی نور فطرت، مصون می‌دارد. هر نفسی به حسب فطرت نخستین خود، این صلاحیت را دارد که حقایق اشیاء را بداند؛ زیرا فطرت، امر ربانی شریفی است که فارق و جداکننده دیگر جواهر می‌باشد و آنچه از حضرت رسول اکرم (ص) رسیده که «لولا أن الشیاطین یحومون علی قلوب بنی‌آدم لینظروا إلی ملکوت السماء»، اشاره به این قابلیت و این حجاب‌های حائل بین نفوس انسانی و عالم ملکوت دارد و چون این حجاب‌ها و موانع، از قلب انسان که همان نفس ناطقه اوست، برطرف گردد، در آن صورت ملک و

ملکوت و هیأت وجود (آن گونه که هست)، متجلی می‌گردد. در آن هنگام، ذاتش را در بهشتی مشاهده می‌کند که پهنایش، پهنه آسمان‌ها و زمین می‌باشد، بلکه در ذاتش بهشتی را می‌بیند که پهنایش، فراخ‌تر از آسمان‌ها و زمین است.

2. دین، عقل و عقل‌گرایی را به‌شدت، تقویت نموده و انسانی برهانی و بدون تعصبات و تقلیدهای کور و به دور از جدل و مغالطه پرورش می‌دهد. عقل، حجتی باطنی و خطاناپذیر و دارای عصمت ذاتی است و حضرت حق، آن را نه تنها می‌پذیرد، بلکه خودش برهان محض بوده و رسولانش هم عین برهان هستند. عقل در تمام حیطه‌های برون‌دینی یا درون‌دینی و درون‌فقهی ورود دارد و در کشف احکام، منبع چهارم محسوب می‌شود.

3. دین، علم و ارزش ذاتی آن را می‌پذیرد و راه‌های رسیدن به آن را بسان تفکر، تعقل، تدبر و تفهّم تمجید کرده، تحقیق در شناخت خداوند متعال یا شناخت افعال خداوند (علوم طبیعی) را توسعه می‌دهد و آن را از گرفتار شدن به خرافات و خرافه‌پرستی درباره جهان هستی و مبدأ آن محفوظ می‌دارد.

4. دین، رسیدن به کمال مطلق را امری ممکن و قابل دسترسی برای بشر می‌داند و راه آن را نیز بیان می‌کند.

5. وحی، منبع خطاناپذیر شناخت جهان نقشه راه انسان است و فرامین سیر و سلوک را از جانب حضرت حق برای رسیدن بشر به خیر محض و سعادت کامل در زندگی فردی، اجتماعی و حکومتی، در اختیار وی قرار می‌دهد. حضرت امام خمینی (ره) درباره کیفیت حصول سعادت می‌فرماید: «سعادت انسان به این است که در مراتب ثلاثه، خود را تزکیه کرده باشد تا به آن سعادت برسد که اعلی، ادم و ابهی است. انبیاء و مرسلین برای تعلیم این کیفیت تحصیل آمدند تا انسان بتواند خود را به آن مقام برساند. دستورهایی که داده‌اند، آن‌چنان جامع است که حتی خواب انسان و قضای حاجت و مواقعه او احکامی دارد؛ خوردنش احکامی دارد و کلیه معاملات و عبادات انسان در تحصیل این منظور، حکمی دارد؛ مثلاً هر مرتبه را عبادت و توحید و تکبیری است و حتی مرتبه جسم را باید به تکبیر و علو ذاتی حق عادت داد و این پوست و گوشت و استخوان و دم را هم به توحید آورد تا این‌ها هم در مرتبه خود به تعظیم و تکبیر قیام کنند. اگر انسان، قوای جسمانی و مرتبه شهود را الهی کرد، نوبت به مرتبه متوسط است که خیال و باطن را از وسوسه‌ها خالی کند و کم‌کم عادت کند که از غیر خدا خوف نداشته باشد و فقط خوفش از خدا باشد و همین‌طور تا مرتبه قوه عاقله برسد؛ اعتقادات باطله را در خود راه ندهد و تا اندازه‌ای که ممکن است، براهین دالّه بر توحید و کمال مطلق و نورالانوار را در قوه عاقله تثبیت کرده و تحکیم نماید؛ که اگر از حدّ برهان گذشت، چه بهتر و اگر در این عالم از حدّ برهان نگذشته باشد، مستعدّ گردد تا به واسطه خرق حجب و دفع حجاب‌های مانعه که با فراغ از طبیعت حاصل می‌گردد، افاضه را قبول نماید.»

6. در بُعد عملی، آنچه در شریعت مقدسه به عنوان گناه شمرده شده است، اسباب شقاوت انسان است و در بُعد نظری، ظنّ و جدل غیراحسن، موجب شقاوت می‌گردد.

7. فلسفه حقیقی تمام عبادات در دین، رسیدن به کمال مطلق و خیر محض می‌باشد؛ مانند اینکه هدف از نماز، اتصال معنوی و قرب حقیقی است (الصلوة معراج المومن)؛ روزه، تصفیه قلب است برای درک فیض (الجوع سحاب یمطر الحکمه)، بلکه تخلّق به اخلاق صمدی است که خوراک ندارد و بی‌نیاز است؛ زکات، تحصیل بخشش و جود، بلکه تخلّق به اخلاق وهاب و رزاق است که قاضی الحاجات می‌باشد؛ حج، تجرّد و تفرید تامّ است (الحج رهبانیه هذه الأمة). پس مراد از طاعات و اعمال جوارح و اعضاء، تمامی برای تصفیه قلب و پاکی نفس و جلاء و صیقل دادن آن به واسطه اصلاح جزء عملی آن می‌باشد (قد افلح من زکّاه و قد خاب من دسّاه).

8. دین، تنظیم و سلامت روابط اجتماعی و تحقق حکومتی عدالت‌محور را با دمیدن روح امید به مدینه آرمانی مهدوی که موجب امنیت، رشد، پیشرفت و قسط باشد، فراهم می‌کند تا هر فردی با توجه به استعداد و تلاش بتواند به غایت‌القصوای کمال خود بر اساس سیر و سلوک در قوس صعودی، به کمال سعادت نظری و عملی برسد.

9. دین، قوانینی را به وسیله شارعی وضع نموده است که تمام صلاحیت‌ها و صفات لازم و کافی را برای جعل قوانین سعادت‌بخش دارد که عبارت است از: علم کامل حقیقی به جهان هستی و انسان و سعادت‌ها و شقاوت‌های دنیوی و اخروی و نیز ابعاد فردی و اجتماعی او و همچنین عدالت حقیقی و مطلق و نفی احتمال کوچک‌ترین شائبه در منافع شخصی در وضع قوانین و مقررات.

10. بالاترین سعادت در دین، مقام بندگی حضرت حق است که عیناً همان غایت‌القصوای سعادت حکمت متعالیه می‌باشد. مناط حصول سعادت در حکمت متعالیه سه چیز است: مُدرک و مُدرک و ادراک. هر قدر این سه، اعلی باشند، سعادت نیز اعلی خواهد بود و هر چه قوی باشند، سعادت هم قوی‌تر و بیشتر است؛ بنابراین معنای حدیث شریف «کفی لی فخرأ بأن أكون لک عبداً»، از منظر حکمت متعالیه چنین می‌شود که از همه سعادت‌ها بالاتر آن است که مُدرک، به تمام معنا کامل باشد؛ مانند حق که آن‌چنان اتمّ و اکمل است که نهایی برای کمال و تمامیت او نیست و همین‌طور ادراکش، ادراک وجوبی و به طور اتمّ و اکمل است و مُدرک وی هم تمام حقیقت وجود است که عبارت است از: وجودات تمام نظام عالم که شئون و تجلیات او هستند و خود ذات ابهی؛ بنابراین آن ممکن اشرفی که «أول ما خلق الله» است، از همه مخلوقات و تجلیات، اقرب به حق بوده و بالاترین سعادت را یافته است؛ زیرا از همه اعرف به حق می‌باشد و افتخارش آن است که بالاترین عبد حقیقی برای معبود حقیقی است.

کتابنامه

1. جوادی آملی، عبدالله. (1381) ش)، نسبت دین و دنیا؛ بررسی و نقد نظریه سکولاریسم، قم: إسرائ.
2. امام خمینی w، سید روح‌الله. (1381) ش)، تقریرات فلسفه، به کوشش عبدالغنی اردبیلی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی w.
3. سجادی، سید جعفر. (1379) ش)، فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاصدرا، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
4. صلیبا، جمیل. (1366) ش)، فرهنگ فلسفی، مترجم: منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران: حکمت.
5. فروغی، محمدعلی. (1381) ش)، سیر حکمت در اروپا، تهران: زوار.
6. مطهری، مرتضی. (1389) ش)، درس‌های الهیات شفاء، تهران: حکمت.

7. ملاصدرا. (1378 ش)، الحكمة المتعالية في الأسفار العقلية الأربعة، مترجم: محمد خواجه، تهران: مولی.